حج از نگاه صدر المتألهين

مرحوم صدرالمتألهين در «شواهد الربوبيه» - كه چكيدة حكمت متعالية اوست ـ بحثي در بارة اسرار تكاليف الهي و اعمال عبادي مطرح مي‌كند و مي‌كوشد رموز اين عبادات را با لحني فلسفي ـ عرفاني توضيح دهد.

وي ابتدا به فايده و اسرار طاعات، به گونه‌اي كلي ـ كه شامل تمام اعمال عبادي است ـ مي‌پردازد و در اشراق ششم ِ«شواهدالربوبيه» در بحثي با عنوان «اسرار عبادت» به گونه اي خاص مانند نماز، حج و... با آشنايان سلوك، به گفت‌وگو مي‌نشيند.

اين نوشتار، از ميان اعمال عبادي، مروري دارد بر نظرية ايشان در بارة «رازهاي حج»:

انسان و جهان‌هاي سه‌گانه

صدرا در اشراق پنجمِ «شواهد الربوبيه في‌المناهج‌ السلوكيه» [1] در سخني که با عنوان «مقدمه» آورده، مي­نويسد:

انسان داراي حقيقت جمعي است؛ زيرا با نگاه به موجودات عالم، درمي‌يابيم كه معادن و نباتات، تنها «وجود طبيعي» دارند، اما بعضي حيوانات فقط وجود طبيعي دارند و بعضي، علاوه بر آن، از وجود مثالي نيز برخوردارند. اين گروه، حيواناتي هستند كه به حدّ «نحيل» رسيده باشند و به دليل برخورداري از اين ويژگي، در مقايسه با دو گروه ديگر، جامع‌ترند؛ يعني هم واجد عالم طبيعت‌اند و هم عالم مثال.

اما ملائكه اگر جسماني باشند، فقط وجود مثالي دارند و اگر روحاني باشند، فقط وجود عقلي؛ پس اين موجودات همه داراي يك وجودند و فقط بعضي از حيوانات دو وجود دارند.

اما انسان، هم داراي وجود طبيعي است، هم وجود مثالي و هم وجود عقلي؛ يعني انسان هم، مانند عالم، مشتمل بر سه مرتبه است، با اين توضيح كه قوة عاقلة او به منزلة «عقل» عالم و قواي مادون و قواي حيوانية او به منزلة «نفس» عالم و قواي نباتي و معدني و جمادي او نيز به منزلة «طبيعت» عالم است. هر يك از اين عوالم آثاري دارد كه در انسان ظاهر مي‌شود؛ پس جامع‌ترين موجودات و مخلوقات، انسان است كه هر سه مرتبه و مرحله را با هم دارد. به همين دليل گفته مي‌شود كه انسان داراي «حقيقت جمعي» است؛ يعني جامع بين «طبيعت»، «مثال» و «عقل» است.

تمام اين سه مرحله را انسان با يك نفس واجد است و با اين­كه واحد است، اين سه مرتبه را دارد. عالم وجود هم داراي سه مرتبه است؛ «مرتبة طبيعت» كه همين عالم ماده است و «مرتبة مثال» و «مرتبة عقل»؛ پس مرتبه‌اي كه انسان واجد آن است، با عالم خارج يكي است. از همين رو است كه انسان را «عالم صغير» و جهان را «انسان كبير» ناميده‌‌اند.

پس هم انسان و هم عالم، داراي سه مرتبه‌اند. البته موجودات عالم، خود داراي طبقات فراواني هستند ولي به­طور كلي مي‌توان تمام اين مراتب را در سه مرتبه جمع كرد كه همة آن­ها در انسان موجود است.

انسان مي‌تواند از مرتبة طبيعت به مرتبة مثال راه يابد. در ابتدا به انسان فقط «مرتبة طبيعت» داده شد و بعد ـ‌ با حفظ طبيعت ـ‌ وارد «مرتبة مثال» شد و بعد ـ با حفظ مراتب مادون ـ به او اجازة ورود به «مرتبة عقل» داده شد، با اين تأكيد كه اگر وارد مرحلة عقل شوي، يكي از سكانداران عالم قدس و حضرت ربوبي مي‌شوي.

رسيدن به مرحلة دوم، چندان دشوار نيست ولي رسيدن به مرحلة سوم مشكل است وگفته‌اند كه با دو كار مي‌توان به مرحلة سوم رسيد؛ يكي «نوراني‌كردن باطن با علم» و دوم با «تجرّد حاصل‌كردن و قطع تعلّق از دنيا به وسيلة عمل». با احراز اين دو ويژگي، انسان به درجه‌اي مي‌رسد كه يكي از سكانداران حضرت الهي مي‌شود و با رسيدن به مرحلة عقل، دو مرحلة پيشين را نيز درخواهد يافت.

ميان اين سه مرتبه در انسان، جدايي وجود ندارد بلكه با هم رابطه دارند؛ مانند زنجيري كه با لرزش يك حلقة آن، حلقه‌‌هاي ديگر نيز به حركت در مي‌آيند. اين سه مرتبه در طول يكديگر قرار دارند؛ به­گونه‌اي كه مرتبة بالا مي‌تواند تنزل يابد و به مرتبة پايين‌تر برسد و دارندة مرتبة پايين نيز مي‌تواند صعود كرده و به مرتبة بالا برسد. در عالم هم آنچه در جهان طبيعت است مي‌تواند ترقي كند و به عالم عقل برسد و آنچه در عالم عقل است، مي‌تواند تنزل يابد و وارد عالم طبيعت شود.

در انسان هم آنچه وارد طبع او شده ‌است، مي‌تواند وارد عالم خيال و عالم عقل او شود؛ همچنين آنچه به مرتبة عقل او وارد شده، مي‌تواند به سرحدّ عالم مثال و عالم طبع تنزّل يابد؛ مثلاً يك صفت جسماني و صورت حسّي، وقتي وارد مرحلة پايين (طبع) مي‌شود، پس از طيّ مراحل كمال، وارد عالم مثال و وارد عالم عقل مي‌شود و نيز گاه چيزي كه در عالم عقل است، تنزّل مي‌يابد و به طبع ما مي‌رسد؛ مانند يك صفت نفساني يا خلق انساني كه از مرحلة عقلي ما تنزل مي‌كند و وارد عالم مثال و عالم طبع ما مي‌شود و به صورت يك انفعال طبيعي در ما ظهور مي‌يابد.

براي نمونه، هيأت نفساني خاصي مانند ترس يا غضب به صورت علائم در ما ظاهر مي‌شود يا برخي خلق‌هاي خاص نفساني به صورت اعمال و حركات در ما ظهور مي‌‌يابند؛ مثل «غضب» كه به وسيلة «سرخي چهره» در ما نمايان مي‌شود يا «ترس» كه به صورت «زردي و رنگ پريدگي» خود را نشان مي‌دهد. پس، اول حادثه وارد عاقلة ما شده و بعد به صورت تصور جزئي، وارد عالم مثال و خيال شده است و بعد به صورت سرخي يا زردي چهره، خود را نشان داده و در طبيعت ما آشكار گرديده‌ يا به صورت اعمال پسنديده يا ناپسند، در ما تبلور يافته است.

در طريق صعود هم چنين ترتيبي برقرار است. براي نمونه، كار نيكي مانند صدقه ‌دادن به فقير انجام مي‌دهيم و اين كار را هر روز تكرار مي‌كنيم تا رفته ‌رفته با تكرار اين صورت حسي و اعمال بدني (صدقه دادن)، ملكة نفساني جود و سخاوت در ما پديد مي‌آيد. صعود اين صفت جسماني، ملكة عقلي و نفساني مربوط به آن، در ما به وجود مي‌آيد.

در افعال ناپسند و رذايل هم به همين گونه است؛ مثلاً دزدي يا رباخواري ـ يا هر رذيلت ديگر ـ رفته‌رفته و بر اثر تكرار به صورت ملكة نفساني در مي‌آيد كه در شكل بيروني صفت «بخل» يا «حرص» خود را نشان مي‌دهد و ملكة شرّ مي‌شود.

بنابراين، سير قواي انساني در اين مراتب، يا به صعود است يا به تنزل؛ يا اثر طبع در نفس و عقل است يا اثر عقل در نفس و طبع. زماني كه انسان صداي ملكوتي قرآن را مي‌شنود، در پوست بدن او اثر مي‌گذارد و قلب انسان سالك را به لرزه در مي‌آورد و اشك از چشم جاري مي‌كند؛ چون تفكر در معارف الهي بر بدن و احساس انسان اثر مي‌گذارد. پس در مرتبة صعود، انسان از عالم طبع، وارد عالم عقل مي‌شود؛ مانند صورت‌هاي علمي كه در آغاز، محسوس و جزئي بود و سپس معقول و كلي شد؛ يعني اول مشهود عالم حسي و بصر بود و اكنون مشهود عالم عقلي و بصيرت است. در مرتبة تنزل نيز انسان از عالم عقل به عالم طبع مي‌رسد.

بيان حكمت عبادات بر وجه كلّي

آنچه تاكنون گفته شد، مقدمه‌اي بود بر بحث اصلي ما كه «بيان رازهاي حج از ديدگاه صدرا» باشد. خلاصة سخن اين­كه انسان داراي سه عالم است؛ عالم «طبع»، «خيال» و «عقل». انسان در اين عوالم به‌‌وسيلة كسب كمالات علمي و عملي، وارد عوالم بالاتر مي‌شود. همچنين گفته شده كه ميان اين عوالم نيز رابطه وجود دارد.

صدرالمتألهين سپس بحث را با اين پرسش پي‌ مي‌گيردكه: چرا عبادات براي ما جعل شده‌اند؟

و سپس به اين نكته اشاره مي‌كند كه: عبادات بر حسب ظاهر با طبيعت ما سروكار دارند؛ از طريق بدن با ما مرتبط مي‌شوند و آثارشان در ما ثبت مي­گردد. اين آثار سپس وارد عالم مثال ما مي‌شود و آنگاه وارد عالم عقل شده، ما را به كمال عقلي مي‌رساند. پس فايدة عبادت، به خدمت گرفتن شهوت‌ در ركاب عقل است. نتيجة عبادات بسيار مهم است؛ چرا كه در اين صورت، نه تنها شهوت بلكه تمام قواي حيواني ما در خدمت عقل ما قرار مي‌گيرد و عقل بر همة قواي ما حاكم مي‌شود. البته منظور از عبادت در اينجا عبادت با همة شرايط آن است؛ به‌گونه‌اي كه غيب انسان (كه عقل اوست) شهادت او را (كه شهوت اوست) به خدمت بگيرد.

شهوات انسان، قواي عملي حيواني‌اند كه كارشان جذب منافع است و غرض از وضع قوانين و عبادات، سير انسان به سوي ملكوت و همراهي با عوالم برين و قطع علايق از دنيا و شوق به ابديت و عالم عقل و غيب است. نتيجه اين اعمال و آثار، عدل است و عدل يعني به خدمت در آوردن شهوات و كنترل آن­ها تحت تدبير عقل. نقطه مقابل اين آثار نيز ظلم و جور است؛ يعني به كار گرفتن عقل تحت سيطرة شهوات و خدمت عقل به شهوات و در اين حالت است كه ظلم محقّق مي‌‌شود؛ زيرا ظلم يعني قرار نگرفتن هر چيز در موضع مناسب خودش. در اثر ظلم و جور است كه آخرت انسان، فداي دنياي او مي‌شود و عقل در خدمت شهوت قرار گرفته و ستم و شقاوت شكل مي‌گيرد و رجوع چنين انساني به عالم ديگر با وخامت و تنزل همراه است.

بنابراين، با قرار گرفتن شهوت در كنترل عقل، سعادت شكل مي‌گيرد؛ زيرا سعادت يعني طلب آخرت وآن به­خدمت آخرت درآوردن دنياست­كه حبّ دنيا سرچشمة تمام خطاها است؛ «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و با قرباني‌كردن دنيا و قطع علايق از دنيا، انسان مستعدّ عالمِ قدس شده و جنبة عِلوي نفس در او تقويت مي‌شود. پس اصل تشريع و مصلحت عبادت، رساندن انسان به سعادت كامل است كه سعادت كامل درگرو انجام ‌دادن عبادات است (با تمام شرايط و معارف آن) و نيز ترك تمام آنچه در شريعت منع شده است. بنابراين، آنچه مأمور به انجام‌دادن آن­ها هستيم، براي رسيدن به آخرت و جلب كمالات اخروي است و آنچه مأمور به ترك آن هستيم، براي قطع علايق دنيوي و بريدن از شهوات حيواني است كه مانع رسيدن به ملكوت و ماندن در عالم طبيعت است.

رازهاي حج

تمام مباحث پيشين، بيان فايدة عبادات، به­گونة كلي بود كه در تمام اعمال عبادي و تكاليف الهي جاري و ساري است. اما هر يك از اعمال عبادي و تكاليف الهي ـ علاوه بر سرّ عام وفايدةكلّي ـ داراي رمز و فايدة خاص به خود نيز هست كه از ميان اين اعمال، به حكمت و سرّ حج مي‌پردازيم.

صدرا در ابتدا به مقدمه‌اي اشاره مي‌كند و از آن نتيجه‌اي كلّي مي‌گيرد و آنگاه از اين نتيجة كلي، به عنوان مقدمه‌اي براي بيان اسرار حج استفاده مي‌‌كند.

مقدمة صدرا را مي‌توان چنين مرتب كرد كه هر علتي ـ به ترتيبي­كه در مباحث نخستين فلسفه اولي در حكمت متعاليه به تفصيل بيان شده است ـ با معلول خود مناسبتي دارد و به تعبير ديگر، هر مفيض با مستفيض خود مناسبت دارد. اين مناسبت باعث افاضة مفيض (فيض‌بخشي حضرت باري‌تعالي) و استفاضة مستفيض (بهره‌گيري موجودات) مي‌شود. اگر اين مناسبت نبود، فيض نمي‌رسيد و مستفيض هم بهره نمي‌برد. هر قدر اين مناسبت بيشتر باشد، افاضه و استفاضه نيز بيشتر است؛ پس بايد ميان علت و معلول رابطه و مناسبتي باشد. نيز هر حقيقتي كه در اين عالم است، مثالي در عالم ديگر دارد؛ مثلاً حقيقتي كه در عالم عقل من است، مثالي در عالم ماده و عالم جسم دارد.

مقدمة ديگر اين­كه كساني هستندکه توانايي مشاهدة حقايق و علل را به طور كامل ندارند؛ پس خوب است خود را به مشاهدة تمثال‌ها و معلول‌ها مشغول كنند. اينان چون نمي‌توانند علت را مشاهده كنند، بايد به تماشاي معلول بنشينند. آن­كه به حقيقت دسترسي نيافت و مثال و معلول را نيز مشاهده نكرد، كلاً محروم مي‌شود. پس براي اينكه از حق و مشاهدة آن به طور كامل محروم نباشد، بايد به عالم مثال و معلول توجه كند.

عالم مثال [2] و عالم ماده، معلول عالم عقل و عالم بالا (عالم ملكوت) هستند و اگر كسي هنوز عقلش بالفعل نشده و قدرت مشاهدة ملكوت را ندارد و به حد كمال عقل نرسيده، چنان‌كه بتواند عالم حقايق و عالم ملكوت و عقل را مشاهده كند، ‌بايد براي محروم نشدن از حقايق، به معلول‌ها و جلوه‌هاي عالم بالا كه همان عالم مثال و ماده است، توجه كند و به آن­ها به عنوان حكايت‌گر عالم بالا اِلتفات كند. در اين حالت، او مي‌تواند از مشاهدة اين معلول‌ها، به عنوان مخلوقات خداوند و معلول‌هاي عالم ملكوت، محروم نماند و رفته ‌رفته شايستگي رؤيت عالم ملكوت را نيز بيابد؛ چون اگر همين مرحلة نازل از حقايق را نيز ادراك و مشاهده نكند و به عالم ملك و ماده بي‌توجه باشد، براي هميشه محروم خواهد ماند.

پس ما داراي علت و معلول و مفيض و مستفيضي هستيم و ميان اين­ها نيز ارتباط وجود دارد. اگر كسي به علت و مفيض دست نيافت، خوب است معلول و مستفيض آن را با چشم خيال و ظاهر مشاهده كند تا پس از اين با بصيرت، به علت و مفيض بنگرد.

ثمرة اين مقدمه اين است كه هرجا روح رفت، بدن و قواي بدني هم بايد آن را مشايعت كند. اگر روح به سمت حقيقت برود، بدن هم بايد او را مشايعت كند و به سمت مثال برود و اگر روح به سمت علت و مفيض برود، بدن و قواي بدني نيز او را مشايعت مي‌كنند و به سوي مستفيض مي‌روند.

بنابراين، دو بُعد وجودي انسان با هم سير مي‌كنند؛ بُعد عقلي او عالم ملكوت را مشاهده مي‌كند و بدن او نيز موجودات جهاني را به‌عنوان مخلوقات الهي. اين هر دو بُعد توجه مي‌كنند تا زودتر به خداوند برسند. پس روح ‌ما به سمت عالم ملكوت و جسم ما به طرف عالم ملك مي‌رود.

صدرالمتألهين مي‌گويد: «مگر نمي‌بيني زماني كه روح تو به عالم ملكوت روي آورد، بدنت به لرزه مي‌افتد؟ اين نشان مي‌دهد كه بين روح و بدن تو و بين حقيقت تو كه روح تو باشد و بدن تو كه مثال تو باشد، رابطه وجود دارد». اين خلاصة مقدمه با ثمرات آن بود كه مقدمة بحثِ «اسرار حج» قرار مي‌گيرد.

صدرا در ادامه مي‌گويد: «به يمن اين رابطه بين روح و بدن و اين رابطه بين علت و معلول و جهان ملكوت و ملك، گاه ما كاري را كه مربوط به عالم مثال است، انجام مي‌دهيم به اميد آنكه اثر آن ـ كه مربوط به حقيقت است ـ اتفاق بيفتد». در حج، از منزل مسكوني و خاكي خود بيرون مي‌آييم و به كعبة جسماني كه در سرزمين مكه است، توجه مي‌كنيم و مي‌رويم تا واصل بشويم؛ يعني سير به سوي كعبة جسماني كه در عالم ماده است را آغاز مي‌كنيم به اين اميد كه از منزل نفس خود بيرون بياييم و به كعبة مقصود و «وجهة كبري» كه «الله» تعالي است واصل و نايل شويم. به اين ترتيب، سير در عالم جسماني را آيت و مثال قرار مي‌دهيم به اميد اين­كه به سير در عالم روحاني برسيم و اين يعني اين­كه از منزل مسكوني بيرون بيا و رنج‌ها و دشواري‌ها را تحمّل كن تا به كعبة مقصود برسي؛ بايد از خانة هوا و هوس بيرون بيايي و در اين بيرون آمدن، سختي‌ها را تحمّل كني، تا به كعبة روحاني ـ كه الله تعالي است ـ برسي.

پس اگر كسي نتوانست به حقيقت تام برسد، خوب است مثال آن را رها نكند، مبادا كه كلاً محروم ‌شود. سالك بايد مثال و نمونة آن حقيقت بالايي را امتثال كند تا ان‌شاء الله به آن حقيقت اصيل نايل شود.

بنابراين، انسان بايد با روح خود به حضرت قدس توجه كند و با بدن خود، روح را مشايعت كند، به اين گونه كه بدن بايد به دنبال نمونه‌ها و مثال‌هاي عالم ملك برود. [3]

بيرون آمدن از خانة سكونتِ زميني به سوي كعبة مقصودِ خداوند، زمينه‌اي است براي سير در عالم معنا. روح، سير به سوي عرش الهي دارد و بدن سير به سوي مثال زميني. بدن با احرام‌ بستن و محروم‌كردن خود از شهوات حيواني، روح را آماده مي‌كند تا از «بيت نفس» به سوي كعبة مقصود و «بيت الله» حركت كند، آن‌هم با نيتي خالص و با تجرد تام و خالي‌كردن بدن از لذت‌ها و آلودگي‌ها و سالك در اين مسير با طواف گرد كعبة مقصود و عبادت بر آستان حق، شبيه اشخاص عاليه و عقول كريمه تحت عرش الهي مي‌شود. تمام موجودات در حال عبادت خداوندند.

سالك طريق حج با حركت‌هايي از سر عشق و به صورت دوراني، يادآور حركت دوري و شوقي‌اي است كه مثال و نمونة حركت افلاك و عقول و فرشته‌هاي مقرّب است؛ چون تمام آن­ها با عشق و شوق و حركت دوري به سمت او در حركت هستند. آغاز سير آن­ها از مبدأ كلّ ـ خداوند تعالي ـ بوده و نهايت اين سير نيز به سمت اوست. «وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا» ؛[4] يعني براي اهل هر ملت، قبله‌اي است كه خداوند آن را قبلة آنان قرار داده است. همة موجودات را سويي است كه همه به آن سو رو آورده‌اند؛ به عبارت ديگر، همة موجودات را خدايي است كه به جانب آن خداوند، روي مي‌آورند و اين خداوند است­كه در اين موجودات عاليه، شوق را به وجود آورده است كه باعث مي‌شود طواف كنند.

ملاّ صدرا در پايان از اين افلاك و عرش الهي نيز تمجيد مي‌كند و مي‌فرمايد: «خداوند خير دهد گروهي را كه به سوداي تقرّب الي‌الله به گِرد كعبه در طواف‌اند!». اين عبارت صدرا هم شامل موجودات عاليه است كه گرد كعبة مقصود و عرش الهي در حال طواف هستند و هم شامل طواف كنندگاني كه روي زمين، گرد كعبه در مسجدالحرام در حال طواف‌اند.

[1] . الشواهد الربوبيه، صدرالدين محمد شيرازي، مشهد پنجم، شاهد نافي، اشراق پنجم، ص428

[2] . عالم مثال در اينجا فقط به معناي عالم ماده و عالم طبيعت است و با مثل و عالم واسطه بين عالم طبيعت و عالم عقل، تفاوت دارد.

[3] . در روايات، كعبه را محاذي و تحت عرش الهي و نمونه و مثال «بيت‌المعمور» در عالم بالا دانسته‌اند و فرشتگانِ در حال طواف و زيارت، گرد آن در طواف‌اند.

[4] . بقره : 148